

نقدی بر تئاتر بیست و سومین جلسه جن‌گیری آنه میشل؛

دو قطبی علم و مذهب در بیست و سومین جلسه جن‌گیری

تئاتر پیش رو اثری است که به دیوار دوقطبی علم و مذهب تکیه می‌زند. دو قطبی که از دیرباز محفل جذابی برای خلق آثار هنری در هر زمینه و قامتی بوده است.

به گزارش خبر، مهرداد صدر نفیسی در یادداشت ارسالی با موضوع "نقدی بر تئاتر بیست و سومین جلسه جن‌گیری آنه میشل" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛

در این اثر کارگردان با وام‌گیری از عنصر هیجان تماشایی را روی صندلی ننگه می‌دارد. در واقع با استفاده‌ی بی‌جا و تا حدودی بیش از حد از المان هیجان فرصت اندیشه‌ورزی و نگاه عمیق به قصه از تماشایی گرفته می‌شود. با آغاز نمایش تماشایی می‌پندارد در گروهی قصه‌ی جن‌گیری دخترکی زیبا رو و با احساس، می‌تواند از جدال علم و کلیسا (مذهب) غایت لذت را ببرد. اما دریغ که این جدال جذاب راه به جایی نمی‌برد و تنها در چند دیالوگ کوچک می‌ماند و اجازه‌ی بدل شدن نطفه را به فرزند عصبانگر نمی‌دهد. در حقیقت نویسنده می‌توانست از این پیرنگ برای به چالش کشیدن آنچه هست و اتفاق می‌افتد و یا حتی بالعکس بهره‌گیرد. چرا که پزشک می‌تواند از این حربه استفاده کند که کلیسا همیشه در پزشکی عقیم مانده است.

به عنوان مثالی واقعی که پزشک می‌توانست به واسطه‌ی آن برای کلیسا رجز خوانی کند؛ می‌توان به بخشی از کتاب "آینه‌ای در دور دست؛ قرن مصیبت زده چهاردم میلادی" اثر باربارا تاگمن اشاره کرد: در قرن چهاردهم، معالجات پزشکان طیفی وسیع، از درمان‌های تجربی و معقول گرفته تا روش‌های جادویی، را در بر می‌گرفت و تفاوت‌چندانی هم بین آنان دیده نمی‌شد. کلیسا تحقیق در آناتومی و فیزیولوژی و تشریح اجساد را ممنوع کرده بود... نیاز به علم در کلیسا گاه ایجاب می‌کرد که حکم کلیسا نقض شود... وقتی از عهده‌ی مریضی بر نمی‌آمدند، دست به دامن ماورالطبیعه یا ترکیبات پیچیده‌ای از مواد معدنی و گیاهی و حیوانی می‌شدند... تسکین کار پزشک بود و شفا کار خدا.

بر اساس آنچه گفته شد تئاتر یاد شده می‌توانست هر چه بهتر در این جدال تاریخی رخنه کند و با نگاه انتقادی بر آتش این دوقطبی هیزم بریزد. اما دریغ که این اثر تنها به چندین دیالوگ در این عرصه‌ی جولان بیشتر توجه نکرد و نمایش را هر چه بیشتر آمیخته در نور و صداهای مهیب و هیجان کرد. چرا که با اتمام نمایش تماشایی نمی‌تواند در یابد که نویسنده و کارگردان مانیفست خود را در پناه کدام نگرش پنهان کرده است؟! شاید بهتر بود نگاه اثر به نمایش درآمده کمی عمیق‌تر می‌بود و جایگاه انسان‌شکاک‌منطق را که می‌توانست کاراکترهای مارتا و یا حتی پزشک باشند را مشخص می‌کرد؛ و یا شاید بهتر بود کلیسا را در جایگاهی قرار می‌داد که بر شک انسان آتش بریزد و از خاکسترش ققنوس وار حل مسئله کند.

تئاتر آنه میشل خواسته و یا ناخواسته سودای بهره‌بردن از سیاق تئاتر برشتی را دارد. خالق اثر با فرستادن بازیگر در میان جمعیت و استفاده از انبوهی از نور و صداهای مهیب دغدغه‌ی بهره‌جویی از تکنیک تئاتر برتولت برشت را در سر دارد. البته نباید از این نکته دوری جست که کارگردان برای هر چه بهتر شدن اثر در خلال استفاده از این تکنیک می‌توانست با تأمل بیشتر به گونه‌ای دیگر دیوار چهارم میان تماشایی و صحنه را بردارد. کارگردان در این برداشتن دیوار چهارم تا حدودی توانمند عمل می‌کند و ترس را به جان تماشایی می‌اندازد. اما همچنان در این بهره‌گیری از همگام‌سازی تماشایی با صحنه و نمایش، خبری از طرح‌سوالی عمیق و حتی پاسخی درخور نیست. اما به ضرس قاطع می‌توان گفت کارگردان از این تکنیک تنها برای ایجاد فضای هیجان استفاده کرده است و انصافاً مخلوق او یعنی هیجان وظیفه خود را به خوبی انجام می‌دهد.

مبحث دیگری که صحبت از آن شایان ذکر است، استفاده از ویدئو پرژکتور در انتهای نمایش است. به طور کلی استفاده از تکنولوژی یکی از فاکتورهای تئاتر برشتی است که خالق اثر خواسته از آن بهره‌جوید. کارگردان در این وام‌جویی تا حدی ضعیف عمل می‌کند و انتهای نمایش را همچون فیلم‌های هالیوودی به اطلاعاتی نه‌چندان موقوت‌گره می‌زند. در حقیقت نویسنده بیشتر به دنبال کسب اعتبار در این تکیه زنی به اطلاعات هالیوودی است. حال آن که بهتر بود در این وام‌گیری از ویدئو پرژکتور و نمایش اطلاعات طمانینه بیشتری خرج می‌شد.

استفاده از نور و موسیقی از دیگر فاکتورهای سبک تئاتر برتولت برشت است که نمایش آنه میشل تا حد زیادی در استفاده از آن موفق عمل می‌کند و در ایجاد فضای ترس و هیجان در صحنه تئاتر به خوبی توانایی خود را به نمایش می‌گذارد.

عنصر دیگری که کارگردان برای ایجاد فضای ترس و ماوراطبیعی بودن بخشی از اتفاقات از آن استفاده می‌کند، دست بردن به چینش دکور در خلال نمایش است. انصافاً به خوبی از عنصر به هم ریختگی صحنه استفاده می‌شود و تماشایی ترس و هیجان را به خوبی لمس می‌کند. اما سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: اتفاقاتی که در به هم ریختگی صحنه رخ می‌دهد با کدام منطق و توجیهی رخ می‌دهد؟ این سوالی است که همچون سوالات زیاد دیگری، نویسنده پاسخی برای آن نمی‌جوید و تنها برای القای ترس از آنان بهره می‌گیرد.

باید به این مهم توجه داشت که کارگردان اثر نکات ریزی را مدنظر قرار داده است که توجه به آن نه تنها باعث شغف که حتی می‌تواند تحسین نگاه تیزبین او را در پی داشته باشد.

با توجه به نحوه قرارگیری بازیگران در صحنه می‌توان به این مهم دست یافت که در اکثر مواقع دو بازیگر کشیش و خواهر آنه در سمتی قرار داشتند که متعلق به عقاید کلیسا (راست) بود و همچنین پزشک و دوست آنه با توجه به نگرش آنان که مغایر کلیسا بود در سمت چپ صحنه در تردد بودند. نکته‌ی دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد اثر خون روی صلیب‌های به دیوار مصلوب شده، است. صلیب‌هایی که بعد از گذشت بیست و دو جلسه از آیین جن‌گیری دیگر آغشته به خون شده‌اند؛ اما هنوز نتوانستند در نجات روح دخترک جن‌زده کارساز باشند.

بازیگر نقش آنه میشل حرکت فرم را به خوبی می‌شناسد و با توجه به آمادگی و انعطاف بدنی که در او دیده می‌شود توانسته از پس این نقش به خوبی برآید.

او از تمام عواملی که در کنارهم وجود دارد و می توان از آنان بهره برد، نهایت استفاده را کرده است. او بازیگری است که مفهوم را بدون دیالوگ و با حرکات بدن به خوبی منتقل می کند. شیما پورسهم الدین با توجه به اجرای موفق خود باعث شده است تماشاچی با این نقش ارتباط خوبی برقرار کند و حتی اگر دیالوگ های کوتاه او را نیز حذف کنیم، همچنان مفهوم آنه ی جن زده را به خوبی به مخاطب القاء می کند.

در این بین نباید از ایفای نقش مسلط رامین راستاد در نقش کشیش و ایوب آقاخانی در نقش پزشک و آرمیتا جمالی در نقش مارتا غافل شد. چرا که هر سه بازیگر در کنار بازی قدرتمند شیما پورسهم الدین در نقش دخترک جن زده بازی خوبی به نمایش گذاشتند.

نمایش آنه میشل از بازیگران تهرانی برای اجرا استفاده می کند. این بدان معنی است که عوامل نمایش برای فروش و بهتر دیده شدن کار خود از این حربه استفاده کردند، که البته جای بسی تأسف دارد. چرا که قطعا در شیراز و استان فارس بازیگرانی بسیار توانمند حضور دارند که می شد از آنان استفاده کرد. برای نمونه کافی است به نمایش اتللو به کارگرانی علیرضا بنیادی اشاره کرد که با استفاده از بازیگران بومی نمایشی بسیار توانا را به اجرا در آوردند.

به عنوان کلام آخر ای کاش و صد ای کاش افراد بیشتری بودند که در این مُلک چنین جسارت داشتند که نمایشنامه ای را با سختی هایی بسیار زیاد به صحنه بیاورند.